

## راز آسیای آبی

در شمارهٔ بهار سال ۱۳۵۱ این نشریه مقاله‌یی از نگارنده تحت عنوان «ابزارهای آسیای آبی در کُردی» درج شده است. در آن مقاله نکته‌یی در خصوص آسیای آبی ناگفته مانده است که بعدها ضمن بحث و جست و جو به آن برخوردیم. اینک جهت استحضار خوانندگان گرامی و برای تکمیل آن مقاله مطلبی که ناگفته مانده بود همراه باچند توضیح دیگر ذیلا بیان می‌شود:

۱- رَاسْتَه و به‌راو ( *râsta v barâw* ) در مقاله نامبرده - صفحهٔ ۱۱۱ - گفته شد که: «اعتقاد عوام بر این است که اولین بار شیطان آسیا را برای مردم ساخته است». گویند سپس وقتی که مردم خود به ساختن آسیای آبی دست زدند باکمال تعجب دیدند که آسیای آنها نمی‌گردد و کار نمی‌کند. ناگزیر مردم به سراغ شیطان رفته در راهی به او رسیدند. شیطان در حالی که قصد فرار داشت مردم وی را گرفته به گفتن اسرار آسیای آبی وادارش کردند. شیطان گفت: «رَاسْتَه و به‌راو» واز دست مردم گریخته ناپدید شد.

اکنون قبل از بیان مفهوم جملهٔ «رَاسْتَه و به‌راو» به شرح دو کلمهٔ «رَاسْتَه» و «به‌راو» می‌پردازیم:

رَاسْتَه ( *râsta* ) از راست مشتق است. و در اصطلاح آسیا به چوبی

گفته می‌شود که مانند خط کش راست و هموار و صاف است و در يك سر آن سوراخی وجود دارد. این سوراخ را در سر بسته (basta) که همان محور آسیاست فرو می‌برند. پیش از آنکه آب به آسیا وارد کنند پره‌ها را بادست می‌چرخانند در نتیجه «بسته» و «راسته» هر دو می‌چرخند. بعد از آنکه چرخیدن و حرکت کردن «راسته» را روی سنگ زیرین مشاهده کردند پی می‌برند که «بسته» در جای خود قرار گرفته است یا نه. هنگامی که معلوم شد که «بسته» در جای خود قرار گرفته است «راسته» را خارج کرده به آرامی سنگ زیرین را روی سنگ زیرین قرار می‌دهند. اصطلاح «راسته و پاسته‌ی بگره» - یعنی اندازه فلان چیز را بر آوردکن - از همین دو کلمه «راسته» و «بسته» ظاهر آ ناشی شده و سرچشمه گرفته است.

به‌راو (barâw) یعنی واقع در پیش آب<sup>۱</sup>، زمینی که آب داشته باشد و مقابل آن دیم (dem) و دیمه‌کار (dema kâr) است که زمین بی‌آب را گویند و نیز «به‌راو کردن» به معنی دشنام دادن است. در اینجا مراد از «به‌راو» رسیدن صحیح آب است به پره‌های آسیا. پس منظور از «راسته و به‌راو» این است که اولاً باید محور آسیا درست در جای خود قرار گیرد و در ثانی آب باید به طور صحیح به پره‌های آسیا برسد. این نکته راز اصلی آسیای آبی به شمار می‌رود.

وقتی که «بسته» در جای مناسب قرار گرفت و تنظیم شد سنگ زیرین به طور صحیح روی «ته‌وره»<sup>۲</sup> و «بسته» می‌چرخد.

۱- این معنی که گفتیم معنی تحت‌اللفظی «به‌راو» است.

۲- رك، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز شماره بهار سال ۱۳۵۱.

برای تنظیم سنگ زیرین سابقاً از آب و «گردهل»<sup>۱</sup> استفاده می کردند و از روی حرکت آب یا «گردهل» روی سنگ به طراز بودن و یا ناظر از بودن آن پی می بردند. طراز بنایی نیز برای این کار سودمند است.

۲- خانك (xānək) بروزن لانك<sup>۲</sup> (lānək) که در مقاله گذشته صفحه ۱۰۸ - درج شده خووانك (xuvānək) نیز - با واو معدوله - تلفظ می شود و ظاهراً این تلفظ رایج تر است.

۳- کوهل (kavəlh) قطعه‌یی از پوست بره است که با پشم‌های نرم و لطیف آن آرد را - که به دیواره‌های پیرامون سنگ‌ها می چسبد - می رو بند. این واژه در مقاله گذشته نیامده است.

۴- دستاو (dastāw) نیز در آن مقاله - صفحه ۱۰۷ - ذکر و معنی شده بود. دستاو که به طور تحت‌اللفظی یعنی دست آب - غیر از معنی مذکور در آن مقاله - معنی دیگری نیز دارد. مثلاً می گویند: «دهستای خوْشه». یعنی: غذایی که با دست فلانی تهیه می شود خوش مزه است. همچنین گویند: «دهستای فلان قه‌سسایی خوْشه». یعنی: گوشتی که فلان قصاب می فرود شد خوش مزه است. و نیز گویند: «دهستاه کهم سوره». یعنی: مردم قدر خوبی‌های مرا نمی دانند و نسبت به من نمک ناشناسی می کنند و از آنها غدر و بی وفایی می بینم.

۵- دستاز (dastār) آسیای دستی است که در خانه‌های روستایی برای خرد کردن غلات و حبوبات و نمک از آن استفاده می کنند. «دهستاز» از دو سنگ مدور تشکیل یافته که قطر آنها در حدود نیم متر است و

۱- رك: نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز شماره بهار سال ۱۳۵۱.

۲- لانك به معنی گاهواره است. قیس: لانه.

به وسیله دسته‌بی سنگ زبرین را روی سنگ زبرین با دست به‌گردش درمی‌آورند. از وسط سنگ زبرین غلات و حبوبات را در آن ریخته باگرداندن سنگ زبرین روی سنگ زبرین آنها را خرد می‌کنند. واژه «دهستاز» نه در فرهنگ مهاباد ضبط شده و نه در مقاله گذشته بنده آمده است. واژه «دهستاز» مرکب از دست «dast» و «âf» می‌باشد. «âf» از مصدر «هاژین = Hâjin» - یعنی خرد کردن - است. از آسیای دستی بیشتر برای تهیهٔ بزویش (= بلغور) از په‌ژش (= نوعی غله) و تهیهٔ لپه از نخود استفاده می‌کنند.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که از يك آسیای آبی - که در منطقهٔ مکرری بسیار مشهور است - نام ببریم. آسیای مورد نظر در ده «صدرآباد» است و «ناشی کز یوهی» = *âši krevay* خوانده می‌شود. ده «صدرآباد» مابین مهاباد و بوکان قرار دارد. گویند آسیای مزبور - به واسطهٔ آب کافی و بلندی حواله - به اندازهٔ يك آسیای موتوری قدرت کارکرد دارد. و به همین علت است که آسیای نامبرده هنوز کار می‌کند و توانسته است تاکنون در برابر آسیای موتوری ایستادگی نماید. چنانکه گفتیم در منطقهٔ مکرری آسیاهای آبی از میان رفته و متروک شده‌اند و در آن منطقه دیگر آسیای آبی وجود ندارد مگر شاید در نقاط دور افتاده.

اینک در اینجا راجع به آسیای آبی چند مسئله و اصطلاح همراه با ترجمهٔ فارسی - افزون بر آنچه در مقالهٔ پیشین آمده - ذکر می‌شود:

- 1- ریزش برف را در کردی «کریوه» = *kreva* می‌گویند. «کریوه» از ریشهٔ «کراندن = خراشیدن» - عبارت است از: «*kr+eva*». در این کلمه «*kr*» اصل و «*eva*» پسوند می‌باشد. «خ» در بعضی از کلمات فارسی در معادل کردی آن کلمات تبدیل به «ک» می‌شود، نظیر: خریدن (= کرین)، خرگوش (= که‌رویشک).

ناش هدر نه‌ونده‌یه ناشه‌وان بی‌قه‌پینئی<sup>۱</sup>.  
 در آمد آسیا همان قدر است که آسیابان آن را بخورد: آسیا  
 درآمد و بهره ندارد.

ناش نه‌گهر له میز تن بی‌ده‌میزی.  
 هرگاه مقدمات امری فراهم شود آن امر تحقق می‌یابد.  
 نوان سه‌گک خووردی و ناشه و انیش نه‌وی لسته‌وه.  
 درآمد آسیا را سگک خورد و آسیابان هم او را لیسید.  
 گده بازاش.  
 به آدم خوش اشتها و شکم‌باره گفته می‌شود.  
 ناشه کونه‌کهی مه‌حمه‌شهی.  
 کنایه از خانه و منزل ویران است.

قادر فتاحی قاضی

۱- از مصدر «قه‌پاندن». قیس: قاپیدن در فارسی.